

خطابه حضرت عبدالبهاء در مجمع عمومی در کلیسا

حضرت عبدالبهاء

نسخه اصل فارسی



از الواح حضرت عبدالبهاء - بر اساس نسخه موجود در "کتابخانه آثار بهائی" در مرکز جهانی بهائی

- شماره ۱۰۱۸

خطابه حضرت عبدالبهاء در مجمع عمومی در کلیسا

در این انجمن محترم می‌خواهم در خصوص وحدانیت الهیه تکلم کنم بدیهی است که حقیقت حادثه درک حقیقت قدیمه نکند عجز صرف تصور قوه قاهره نماید چون ملاحظه در عالم تکوین کنیم دربابیم که تفاوت درجات موجودات مادون را منع نماید که بر مافوق احاطه داشته باشد مثلاً هر قدر عالم جماد ترقی کند درک عالم نبات را نکند هر قدر عالم نبات ترقی و تقدّم حاصل نماید تصور قوه ممیزه حیوانیه را نکند هر قدر حیوان ترقی کند درک قوای دراکه انسانیه را نکند زیرا این خارج از دائره احساسات او است هر چند وجود دارد ولی از عالم انسان بی‌خبر است عالم انسان فوق تصور او است پس هر قدر حیوان ترقی کند درک حقیقت انسانیه نماید این است که تفاوت درجات موجودات مادون را منع نماید که بر مافوق احاطه داشته باشد و هیچیک از عوالم سفلی بر عوالم علیا احاطه ندارد و حال آنکه هر یک از آنها در زمره عالم تکوین است پس تفاوت درجات موجودات مادون را منع نماید که بر مافوق احاطه نماید نبات موجود است و عقل درک او را مینماید زیرا ما احاطه بر او داریم اما نبات بکلی بیخبر است هر قدر ترقی کند محال است که تصور قوه سمع و بصر نماید چون در عالم تکوین است و حادث تفاوت درجات سبب شده است که مادون بر مافوق احاطه ندارد پس حقیقت انسانیه که موجود است و حادث پی بحقیقت ازلیه الهیه برد این محال است زیرا حقیقت الهیه مقدس از ادراک بشریه است محاط بر محیط احاطه ندارد و محدود بغیر محدود پی نبرد حقیقت انسانیه غیر محدود نیست و محال است که حقیقت الهیه محدود باشد بلکه بعکس است حقیقت الهیه نامحدود است و حقیقت بشریه محدود پس آنچه را که انسان ادراک کند حقیقت الهیه نیست زیرا حقیقت الهیه را بشر ادراک نکند این است که فضل عمیم الهی مظاهر مقدسه را اختیار فرموده و بر ایشان پرتو ازلی افکنده و واسطه فیوضات سمائیه قرار فرموده این مظاهر مقدسه و انبیای الهی بمنزله مرایا هستند و حقیقت الوهیت بمنزله شمس آفتاب در نهایت کمال بر مرایا بتابد و مرایا نیز بقدر مایمکن مستفیض از شمس حقیقت شوند ولی آفتاب از علو خود نزول نکند و حلول نماید اصل مطلب این است که مرایا در نهایت لطافت و پاکی و مقام استفاضه هستند و مستعدّ اخذ تجلیات ملکوتیه مرایا از عالم خاک هستند و حقیقت الوهیت در ملکوت تقدیس و تنزیه هر چند حرارت و شعاع آفتاب تجلی بر مرایا است و آنان نیز پس از اقتباس انعکاس انوار کنند ولی آفتاب همیشه در مقام علو خویش است شمس حقیقت نیز در مرایای متعدده تجلی کند شمس واحد



ORIGINAL

است مرایا متعدّد است تجلّی یکی است نور حقیقت یکی است جمال یزدانی یکی است بعضی از نفوس ناظر بشمسند و بجز انوار آفتاب چیزی در مرایا نبینند و تعلق بآنان ندارند منجذب خورشیدند و ناظر بان از هر افقی میخواهد طلوع کند اما نفوسی که تعلق برمایا دارند چون شمس از مرآت دیگر ظاهر شود از مشاهده آن محروم مانند مثلاً شمس حقیقت از مرآت موسی طالع شد برخی از نفوس متوجه باو شدند ولی نفوسی که مؤمن بموسی شدند و تعلق بمرآت موسوی پیدا کردند و در حقیقت ناظر بشمس نبودند از شمس حقیقت که متجلّی در مسیح بود محروم گشتند این بود که بی نصیب شدند شمس حقیقت از افق حضرت مسیح طلوع نمود و در جمیع اطراف منتشر شد معذک هنوز یهود متمسک بمرآت موسی هستند و از مشاهده انوار شمس حقیقت محروم شمس واحد است و تجلّی تجلّی واحد است که بر جمیع موجودات افاضه فضل و عطا مینماید پس باید ناظر بتجلّی باشیم از هر مرآتی بخواید ظاهر شود باید تعصّب را کنار گذاشت زیرا تعصّب انسان را از مشاهده شمس حقیقت منع کند چون نور نور واحد است پس حقایق عالم باید مستفیض از یک نور شود آن نور قوه کلّیه است که همه را در ظلّ خود جمع نماید چون این عصر قرن نورانی است شمس حقیقت بر افراد عالم انسانی تاییده ابصار روشن است گوشها شنوا نفوس بنفثات روح القدس در حرکت و اهتزاز نفوس باید در نهایت روح و ریحان با یکدیگر معاشرت نمایند تا این نزاع و جدال شش هزارساله از میان برود و خونخواری نابود شود ظلم زائل شود و جنگ و محاربه از میان برافتد ضغینه و بغضا از قلوب محو شود و انوار محبت الهیه جلوه نماید اتحاد تام حاصل شود و جمیع افراد بشر در ظلّ خیمه وحدت عالم انسانی راحت و آسایش نمایند و جمیع امید است که در تحت رایت صلح اکبر ثابت و مستقیم مانیم

ای خداوند مهربان ای بخشنده ای توانای رحمن بندگان آستان توایم و ملتجی در ظلّ حمایت فردانیت تو شمس عنایت مشرق بر کلّ است و باران رحمت و ابر مکرمت فائض بر جمیع عنایت کلّ را مستغنی نموده فوز برضا و لقایتمنّای کلّ و رزق کلّ است جمیع بلحظات اعین رحمانیت و عطای تو ناظر ای توانا نور ابدی ارزان کن و قلوب را بنور هدی روشن نما جانها را مسرت سرمدی احسان کن و ارواح را حیاتی تازه مبذول دار و رحمت ازلیه شایان کن ابواب دانائی بر وجوه باز کن و وجدان را بنور ایمان منور نما جمیع را در ظلّ حمایت خود محفوظ دار تا امواج یک بحر شوند و اثمار یک شجر در ظلّ یک خیمه درآیند و از یک چشمه و ینبوع بنوشند از یک نسیم باهتزاز و فرح آیند و از یک آفتاب مستفیض شوند آنک انت المعطی الغفور القدیر